

مردی بنام در در زلف بیشتر از تو بیارتر از حسن سنگ بی تر از زلف سنگ  
تراوی قاطره سازگاری تو نیست و زلفت آفتاب گشت و اللیل و الصبحی است  
تراورد در روز شب گاهی شادت سجود از شرح میگوید حسن جردن بر آید  
اسدی مراد نبوت بر جردن سکامند عظیم ان بر سینه کلیدی دیگر قطره جیب  
اکرم در ستروی غایت چنان قدرت از جویا حسن را باغی کنار خط ندن سنگ  
قدر کی بر سر و جامل اولدی مراد جیب اکمل موقوفه ن بیان در خرم شد از نظر  
تو عهد از بی سنگ ملاحظه کن دلبر که زمان خرم اولدی شرح شد از لطف تو  
روزگار حسن مبارک اولدی سنگ لطف کن سنگ روز گاری مراد جیب اکمل  
زمان رسالتی بیان در که از کن تیر جان الم حاکم کتر طاعتندن خلاص بولوب ایمان نورد  
الم روشن اولشدر از دایم زلف و دانه خال تو در جهان سنگ زلفک دانند  
و خاک دانه سوزن جمانف یکا شرح دل نماند گشته شکا حسن حسن شکار  
از لطف بر کوه سرخی تالوی مراد ما ارسلناک الاکامه لئلا تسبیروا برتر از جیب  
جمع عالم بنام اولدی دیگر زلف دگر با سار العجم به نام وصول بوسی در خال  
دگر قطره زان اولدی بهر کس یافت خرد از جام و صفت زین زنگار  
گشته جلیغیت و خشت لب اگر زلفت بنفشه از آن تازه و تر است سنگ لیک  
اطراف قدیم بنفشه اول سبب دن تازه و تر در کاب هیات مجود از زلف سنگ حسن  
زیر احسن چشمه زدن اب حیات اچر مراد انور شرع و احوال طریقت و اسرار  
صفت قیامت دکن نامت اید و کن انشادر دایم لطف دایم طبع از ایمان جان  
دایم لطف ایل طبع دایم ایمان او ز نامت می بود زینا زنگار از کن احسن  
ناز ایل حسن طاعت سید قطره جیب اکرم در حلقه طبع هر که بنام سید قطره  
حافظ اید و قطع اندی که سنگ لطف کور یعنی نظیر بود قدر دایم نیست جز در

از آن بوی از آن  
سبب فغانه

با نوا  
منا

اندر دبار حسن حسن دبارت سنگ رنگون خیز تو بود مراد جیب اکمل  
خانم بیستین دست المرسکن اولان جان در مراد جیب اکمل بهار و گل طرب  
آنکه گشت و تو به شکن بهار و گل طرب آنکه و تو به شکن اولدی بشادای  
روح کل طبع غم و دل بر کن کلک بوزی سوسنه غم که کنی که گدن تو مراد دست  
مکاشنه در رشک بوزی سوسنه غمته سنی ایلدی دیگر رستید ما و صفا غم  
زهر آوری نادانها ابر شدی غمجه همدار اولون ز خود بر و نماند و سوز  
در بر پیراهن کند و سوزن طاسه رنگوی و کنگر و اوزره پیراهنی به بوی تو سنگ  
ترک ایدوب جوشه کلدی مراد ساکن دستری غمجه رمانه ایلدیش ای و ده کمال  
استداده و اصل اولدی دیگر طرف صبر و صبر از آن صافی دل صافی  
ولا آت و صدق طریقی لودکن که اجدت سینه بوی بهرند و ارب او سینه در  
براستی طلق از او کی چو سوزد چمن چمن سروی کی از اده کی و است طلب  
ایلم عروس غمجه بزم زینور و سوسنه خوش غمجه کللی بو زینت و بولین  
بسم ایلد بیستین دن و دین بی بود بوی حسن عروس کی و حسن ایلدن  
دوین ایلد مراد غمجه کی عروسه شیه اندون انشادر صبر سبب نوردین  
و فغان هزار دیوانه لیک صفتی و هزار کفغانی برای وصل کل آهتر در  
زیبت خرق کلک و صبا ایچون سبب حزن دن طاسه کلدی صفا بلیک از  
کلک و صبا ایچون فغانه و ناله بهمشدی لر مراد غمته و صال جانان سوسنه  
چرخ و خورشید کلدی لرد دیگر زوست مراد صبا کرد کل کل الله لرد صبا کل  
دوست بردن کلک اطراف اولین بر حبه نظر ایلد سنگ کی تو سبب  
بیشی بروی سمن سنگ بر وزن سبب نیونک بود که کنی کور یعنی سنگ  
سنگ اولدی کی سنگ بوز سوزن و مراد صانع صبا استغراب در که

کلام بر جم